

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Culturall

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - پنجم نومبر ۲۰۱۷

دلم از بی تمیزی وند وند اس!!!

(قسمت چارم)

دو هفته تخت در زیارت وطن گذشت و خاکبوس چشم و چراغش؛ کابل، کابل، که دیگر آن کابل نیست؛ از هیچ نگاه؛ نه از نظر ساختمان فزیک و جغرافیائی، نه از نگاه دموگرافیک و نه حتی از لحاظ آداب و اخلاق و اطوار باشندگان کنونی آن "حضرت بزرگوار"، که پاینده باد!!! دلیل تعویق این سلسله نیز از خاطر همین سفر و زیارت بود.

در آخر قسمت سوم گفته شد، که استعمال "بیش از" و "بیشتر از" و "کم از" و "کمتر از" و نظائر و مُعادلای آن، پیش از اعداد "نامعلوم و نامعین و نامشخص" درست نیست؛ منطقاً درست نیست!!! اینک چیزی شبیه این حالت را می بینیم:

در لست مثالها، بعداً از "انتشارات عازم" سخن رفت، که ضمن "سخن ناشر" بر کتاب "واژه ها و ریشه ها" - اثر آقای همایون "باختریانی" - این طور نوشته است:

«... انتشارات عازم در طول بیست سالی که از فعالیت آن می گذرد، در حدود بیش از صد و سی عنوان کتابهای طبی، اجتماعی و ادبی را به خواستاران علم و فرهنگ کشور عرضه کرده است و اینک با تصحیح و ویراستاری دقیق^۱ کتاب حاضر را به نشر می رساند...»

نگارنده "سخن ناشر" در "انتشارات عازم" هم از جمله افرادی است، که استعمال درست "کم و بیش" را درک نکرده است. جمله "بیش از صد و سی عنوان" درست می بود، اگر در پیش رویش کلمه "در حدود" را نمی آوردند، چون درین حالت باز همان آش است و همان کاسه؛ زیرا:

^۱ - "تصحیح و ویراستاری دقیق" در مورد این کتاب هرگز و به هیچ صورت صدق نمی کند، چون سراسر کتاب مشحون و مشبوع است از اغلاط صریح املائی، انشائی و حتی چاپی. وقتی بر این کتاب نقدی نوشتیم - که امید است، زود زود و هرچه زودتر بیاید - در زمینه به تفصیل سخن خواهم گفت!!!

"در حدود بیش از صد و سی عنوان" عین مفهوم غلط و بی‌مفهوم "بیش از دهها و صدها و هزاران و ... عنوان" را افاده می‌کند. به تحلیل ذیل توجه فرمائید:

اگر کلمات این عبارت را اندک پس و پیش نمایم، طوری، که در معنی و مفهوم آن کوچکترین تغییری رونما نگردد، موضوع را صریحتر و جلی‌تر و مجسم‌تر خواهیم دید. من همین کار را ذیلاً می‌کنم، که ضمن آن عبارت "در حدود بیش از صد و سی عنوان"، شکل ذیل را خواهد گرفت:

"بیش از در حدود صد و سی عنوان"

و اگر حرف اضافه "در" را از میانه برداریم، در حالی، که کوچکترین تأثیری در مفهوم و معنای عبارت وارد نخواهد کرد، چنین خواهیم داشت:

"بیش از حدود صد و سی عنوان"

اینک به صراحت تام دیده می‌توانیم، که ترکیب قیدی "بیش از"، پیش از "در حدود صد و سی عنوان" و یا مُعادل فصیح‌ترش، "حدود صد و سی عنوان" قرار دارد. این عبارت مگر قسمی، که به چشم سر دیده شده می‌تواند، یک عدد "مجهول و نامعین و غیر مشخص" است. پس حکمی، که در قضایای قبلی در زمینه جاری بود، درین مورد نیز کاملاً به قوت خود باقی است!!!

در قسمتهای اول و دوم از زشتی و بی‌منطقی ترکیبات "دانشی‌مرد" و "سی سپاره قرآن" و "تشکری" و "خاطرات گذشته"، حدیث رفت و نکاتی، که در نظرم گذشت، تذکر داده شد. حالا نوبت به ترکیبات و عبارات ذیل رسیده است، تا در مورد هریک به قدر توان و آن چه درخور و لازمه چنین بُحوث است، گپ زده شود:

– بلافاصله یک هفته بعد از وقوع حادثه چنین و چنان شد....

– یکی از "معدود مفرد" ... خلاف منطق است!!!

– سالیاد رحلت ملکوتی سپهسالار جهاد دگرجنرال "سید حسین انوری"

– ۱۸ سنبله شانزدهمین سالروز شهادت "قهرمان ملی"

و

آوردن و تذکر مکرر در مکرر این ترکیبات و عبارات قصدی ست، تا ذهن و توجه خواننده ارجمند هرچه بیشتر بدان سوی کشانده شود.

اینک در مورد هریک از موارد:

– بلافاصله یک هفته بعد از وقوع حادثه

"بلافاصله"؛ یعنی "بدون فاصله". وقتی "بلافاصله" گوئیم، معنایش "بدون هیچ وقفه زمانی و مکانی" ست. ازین رو آوردن قیدی از قبیل "یک هفته بعد" و یا هر قید دیگری، که معنای ترکیب قیدی "بلافاصله" را تخریب کند، با "بلافاصله"، مُجاز نیست؛ هرگز!!! توجه شود به جملات آتی:

– خانه‌شان بلافاصله در پهلوی خانه ما قرار دارد؛ یعنی در میان خانه ایشان و خانه ما هیچ و کوچکترین فاصله‌ای وجود ندارد (بدون فوت و ضیاع مکان)

- بلافاصله باید افزود، که چنین کاری از نگاه تخنیکی و تدارکاتی امکان ندارد!!! (یعنی متصلاً و بدون کوچکترین ضایع شدن وقت، باید افزود!!!)

حالا اگر کسی بیاید و کلمه حائلی در معنای مکانی و یا زمانی را در میان "بلافاصله" و کلمات مابعدش بگذارد، بدین معنی خواهد بود، که ترکیب قیدی "بلافاصله" مفهوم خود را از دست می‌دهد، در حدی، که گوئی اصلاً وجود ندارد!!! زیرا ذکر ترکیب "بلافاصله" بدین معناست، که در بین دو شئی از نگاه زمان و مکان هیچ حائل و عائق و مانعی وجود ندارد!!!

امیدوارم، که خواننده گرامی به رؤیت شرح بالا، باریکی و ظرافت و به اصطلاح غلط مشهور "نزاکت" موضوع را درک کرده باشد؛ و اگر درک نکرده باشد، قصور و تقصیر بیان ناقص من خواهد بود!!!

- یکی از "معدود مفرد" ... خلاف منطق است!!!:

یک نفر از نویسندگان عزیز افغان، که نامش ناگفته بهتر، مُدام و بلاناغه مرتکب این اشتباه می‌شود. اگر کسی صفحات وبسایت "آریانا افغانستان آنلاین" را ورق زده باشد، حتماً به مقالات این عزیز برخورده است، چون تا جایی، که بر من مُبرهن گشته است، در صف افغانهای نویسنده آن وبسایت، تنها همین یک نویسنده است، که چنین غلطی و اشتباه تیپیک را مرتکب می‌گردد. اما تشریحات و ذکر مثالهای فراوان ذیل کُنّه مسأله را نمایان می‌گرداند:

معمولاً و منطقاً ترکیب قیدی "یکی از" را در ارتباط با یک کُلّ و یک دسته و یک گروه و یا "جمع اسم" و یا هر کتگوریی، که از آن چنین مفهومی برخیزد، ذکر می‌کنیم؛ مثلاً می‌گوئیم:

- فلانی یکی از استادان نامی و فاضل پوهنتون کابل است.

- یکی از گوشه های مثبت این فرضیه چنین و چنان است.

- الکترون یکی از اجزای برق دار اتوم است.

- یکی از میانه برخاست و داد سخن داد. ("میانه" درینجا در مفهوم "جمع و گروه و کل" و یا "جمع حاضران" است!!!)

- یکی از کتب سودمند و آموزنده وی همین کتاب را می‌توان دانست.

- یک تن از شاگردان یا دو و سه و چار تن از شاگردان شکایت سر داد.

"یکی از معاریف"؛ "یکی از وزراء"؛ "یکی از حکایات جالب" "جوامع الحکایات عوفی"، همین است؛

"یکی از نخبگان"؛ "یکی از نویسندگان"؛ "یکی از مردان نامی روزگار"؛ "یکی از شیرزنان"؛ "یکی از

زمره"؛ "یکی از جمله"؛ "یکی از دواوین معتبر شعری"؛ "یکی از بخت برگشتگان"؛ و هزاران مثال دیگر.

در تمام این مثالها، معدود "جمع" است یا "کل" و یا "مجموعه" و غیرهم.

حالا اگر کسی برخیزد و "یکی از استاد بنام" بگوید و یا "یکی از گوشه مثبت" یا "یکی از جزء برق دار" یا

"یکی از مقوله دستوری" و یا "یک تن از معلم دانای فزیک" و امثالهم بگوید، بی مُحابا حکم تکفیر منطق

او را صادر خواهیم کرد. و چنین است حال آن نویسنده عزیز افغان.

مگر تنها افغانان نیستند، که چنین اشتباه جلی را مرتکب می‌شوند. در بین نخبگان کشور ایران نیز ازین قبیل اشتباهات، فراوان به نظر می‌رسد. درینجا مثالی می‌زنم:

"چهار مقاله عروسی سمرقندی" یکی از اُمّهاتِ مُتونِ متینِ دری ست، که در قرن ششم هجری قمری در سرزمین خود ما و به نام یکی از شهزادگانِ ملوک بامیان به نام "ابوالحسن حُسام الدین علی" تألیف گردیده است. مصحح این کتاب معظم دو کس از زُبدگان ایران هستند؛ "عَلّامه محمّد بن عبدالوهاب قزوینی" - مخففاً "عَلّامه قزوینی" - و "داکتر محمد مُعین" - مؤلف آثار بسیار، به شمول فرهنگ مشهور و شش جلدی "مُعین". عَلّامه قزوینی در صفحه شش "مقدمه مصحح"، که در به تاریخ ۱۴ جنوری ۱۹۱۰ از پاریس و در "ترجمه حال مصنف" نوشته است، چنین آرد:

«مصنف کتاب ابوالحسن نظام الدین یا نجم الدین احمد بن عمر بن علی سمرقندی معروف به نظامی عروسی از شعرا و نویسندگان قرن ششم هجری معدود است، از شعر وی اکنون جز چند قطعه هجا که چندان پایه شعری ندارد، چیزی باقی نیست، ولی در نثر مقامی بس عالی داشته و چهار مقاله او چنانکه اشارت شد یکی از بهترین نمونه انشاء پارسی است...»^۲

"عَلّامه قزوینی" عین همان اشتباه منطقی و منطق انشائی را، که اینک از آن "عزیز افغان" در وبسایت "آریانا افغانستان آنلاین" پیوسته دیده می‌شود، یک صد و هفت سال پیش از امروز، مرتکب گردیده بود!!! جالب است، که "داکتر معین"، که خود دستور زبان و فرهنگ دری/فارسی نوشته است، این اشتباه استاد خود را تصحیح نمی‌کند و همان اشتباه صریح "محمد قزوینی" را به آیندگان انتقال می‌دهد. و جالب است، که این اشتباه از دیده تیزبین ویراستار فنی "سید محمد اخلاقی" نیز پوشیده مانده است.

جالبتر این، که "مهدخت معین" مهتم "چهار مقاله و تعلیقات عروسی سمرقندی" - به تصحیح "علامه محمد قزوینی" و با تصحیح مجدّد داکتر محمد معین - عین اشتباه پدر خود داکتر معین و علامه قزوینی را تکرار کرده است.^۳ در شرح این اشتباه جلی و چون آفتاب نمایان، باید نوشت، که:

کلمه "نمونه" از نگاه مقوله دستوری "وحدت و جمع"، که از مقولات و مفردات ابتدائی دستور زبان است، یک کلمه "واحد" است و به دری به معنای "یک". حالا اگر "یکی از بهترین نمونه" را به زبان حال و قال فنی آریم در مفهوم "یکی از یک" می‌شود، که منطقاً غلط است و "منطق" را شش‌قانه زیر پای می‌کند!!! راه دیگری نمی‌ماند، غیر ازین، که "یکی از بهترین نمونه" را به "یکی از بهترین نمونه‌ها" تصحیح کرده و دلِ منطقِ سخن را شاد سازیم؛ دلِ "عَلّامه قزوینی" و "داکتر محمد مُعین" و "داکتر مهدخت مُعین" و امثال و اعیان و انصار ایشان، که خوش می‌شوند، یا خفه!!!

ازین نکته، که بیش از حدّ به درازا کشید، اگر بگذریم و این مبحث را ببندیم:

در بحث "تشکری" چیزکی باقی مانده است، که باید گفته شود:

^۲ - صفحه شش "چهار مقاله عروسی"، به تصحیح علامه محمد قزوینی و شرح و توضیح لغات از داکتر محمد معین، چاپ مکرر ۱۳۷۵، چاپ دبیا
^۳ - "چهار مقاله و تعلیقات نظامی عروسی سمرقندی"، به تصحیح علامه محمد قزوینی، با تصحیح مجدّد داکتر محمد معین، به کوشش "داکتر مهدخت معین"، چاپ اول ۱۳۸۸، چاپخانه مهارت، تهران

در صفحات ۵۴ - ۵۵ رومان "سالها تنهایی" اثر "منوچهر فرادیس"، از نوپردازان موفق ادبیات داستانی افغانستان، چنین می‌خوانیم:

«دوباره پدر منوچهر آمده، اما این بار می‌خواهد منوچهر را با خود ببرَد. پس از **تشکری** و حرفهای **زیادی** پدر منوچهر، که این تعارفات برای داکتر همیشه خسته کننده بوده، منوچهر لنگان لنگان با پدرش از خانه داکتر دور می‌شود....»^۴

ترکیب "تشکری" در متن بالا اتفاقاً بجای به کار رفته است؛ چون درینجا "تشکری" در مفهوم "تشکر" نه، بلکه در مفهوم "تشکرکردن" استعمال گردیده است. و اگر جمله بالا را با این تعبیر و تفسیر بیان نمایم، این طور می‌شود:

«پس از تشکر کردن و حرفهای **زیادی** دیگر پدر منوچهر»

قسمی، که در بالا صریحاً گفته شد، "تشکری" درین متن در معنای "تشکرکردن" استعمال گردیده است، نه در معنای "تشکر"!!! ازین قبیل استعمالها را در زبان خود زیاد می‌بینیم؛ مثلاً اگر کسی بگوید:

«فلانی بعد از **تبدیلی** خود از مزار شریف به کابل، بسیار خوشنود گشت.»

درینجا "تبدیلی" به معنای "تبدیل شدن" است، نه در معنای "تبدیل". ازینرو باید بر آن صاد صحیح مانده و درستش پنداشت!!! در جمله بالا کلمه "زیادی" را نیز به رنگ سرخ متجلی ساخته ام، چون "زیادی" درینجا به "یای مجهول" نیست، که از سنخ "وحدت یا نکره" باشد. درینجا "ی" معروف است و ترکیب "زیادی" در مفهوم "اضافی" یا "علاوگی" استعمال شده است. در چنین مواردی، که احتمال التباس و مغالطه موحود است، بهتر بود، که مؤلف در عوض "زیادی" از معادلهای صریح آن از قبیل "اضافی" و "علاوگی" استفاده می‌کرد. و اگر این نوشته از نظر آن عزیز روماننویس بگذرد، امیدوارم، که باریکی مغالطه آمیز و نکات دیگر مورد انتقاد را در چاپهای بعدی مد نظر داشته باشد!!!

در متن رومان فرادیس، درباره "تشکری"، که در معنای "تشکرکردن" استعمال شده است، قصه نیز از عین قرار است. در همان صفحه ۵۵ رومان این جمله جلب نظر می‌کند:

«حرفهای منوچهر در دهنش تکرار می‌شوند. به اتاق خواب خود می‌رود. روی تخت با دلتنگی دراز می‌کشد.

آرامش ندارد. رَوکِ میز را باز می‌کند. بعد از سالها جدایی و تنهایی، **البوم تصاویر گذشته** را نگاه می‌کند....»

ترکیب "تصاویر گذشته" مرا به یاد "خاطرات گذشته" می‌اندازد، چه هر دو از عین قماش و غلط هستند. چون همان قسمی، که "خاطره" همیشه و بلااستثناء مربوط به "زمان گذشته" است، "تصویر" و "عکس" نیز همیشه مربوط به "زمان ماضی" هستند و اصلاً "تصویر حال" و "عکس حال" یا "عکس آینده" و "تصویر آینده" واقعیت عینی ندارند و فقط می‌توانند در ذهن و مظان گوینده متصور باشند.

همین، که کسی از کسی یا جایی عکس گرفت و یا عکاسی کرد، آن عمل و ماحصل آن دیگر مربوط به "زمان گذشته" می‌شوند. از همین رو "تصاویر گذشته" به همان اندازه غلط و خلاف منطق است، که "خاطره گذشته" یا "خاطرات گذشته". البته می‌توان "قدمت و نزدیکی" و یا "بعد و دوری" "زمان گذشته"

^۴ - "سالها تنهایی"، اثر منوچهر فرادیس، رومانها پارسی دری افغانستان - سده ۱۴، چاپ سوم، نخستین نشر زریاب، زمستان ۱۳۹۴، کابل

را مقید ساخت و این عمل را با کلمات قیدی مشخص گردانید؛ مثلاً "تصاویر گذشته‌های بسیار دور" گفت یا "عکسهای مربوط به گذشته قریب" و "عکسهای دیروزی" و "عکسهای پارسال" و "تصاویر قرن گذشته" و "تصاویر دوران اعلیحضرت امان‌الله غازی" و "اساطیر اولین" و "اساطیر آخرین" و امثالهم گفت، که همه و بدون استثناء مربوط به "زمان ماضی" هستند، ولی قُرب و بُعد آنها با قیده‌های درخور، مشخص گردانیده شده اند!!!

باز هم البته، می‌توان معادل‌ها و همماندهائی نیز برای "خاطره" و "خاطرات" و "تصویر" و "تصاویر" سراغ کرد. مثلاً "قصه" و "افسانه" و "حکایت" و "اسطوره" و "تاریخ"، که همه و همه، همیشه و مُدام مربوط "زمان ماضی" می‌باشند. و اگر کسی ترکیباتی مثل "قصه گذشته" و "قصص گذشته" و "قصه‌های گذشته" و یا "حکایات گذشته" و "حکایت‌های گذشته" و یا "افسانه گذشته" و "افسانه‌های گذشته" و "اسطوره گذشته" یا "اساطیر ماضیه" و یا "تاریخ گذشته" را استعمال کند، ذهن و زبان و قلم خود را نظراً و عملاً به خلاف "منطق" می‌چرخاند!!! و قس علی هذا!!!

در مورد خوبیهای این رومان زیاد گفته شد؛ حالا وقت آن رسیده است، تا گوشه‌های منفی این اثر را برون بکشم و من از میانه، فقط یک نکته را برجسته می‌سازم، که به بُعد سیاسی - اجتماعی افکار مامردم ارتباط می‌گیرد:

قصه ازین قرار است، که این وطندار روماننویس ما، به مانند پیشکسوتان کهنه کار و باران‌دیده اش چون "رهنورد زریاب" در بند و قصه "افغان و افغانیت" نیستند، بلکه خود را "افغانستانی" می‌پندارند و ننگ دارند و دیو و بلا زده ایشان را، که خود را "افغان" بدانند!!!

درین اواخر چند رومان و داستان "اعظم رهنورد زریاب" از نظرم گذشت و بالاثر بدین نتیجه رسیدم، که او هم از جمله "افغانستانی‌های دوآتشه" می‌باشد. اگر کسی رومان مشهور "چار گرد قلا گشتم" او را، که صحنه تمثیل آن "کابل" و "مسکو" است، خوانده باشد، بر این نکته صاِح صحیح خواهد گذاشت. قصه غمگین و شرماور این قضیه را مگر می‌گذارم به یک قسمت جداگانه این سلسله، که طی آن بر موضوع به تفصیل و در حدّ لازم مکث خواهد گردید!!!